

بسم الله الرحمن الرحيم

قضاوت غیر مجتهد در فقه امامیه

محمود نقدی زارچ^۱

چکیده:

قضاوت غیر مجتهد از دیر باز در فقه امامیه با گزاره‌های مختلفی، از نظر مشهور آنان ممنوع گردیده است. علاوه بر نظر برخی فقها مبنی بر عدم لزوم قضاوت مجتهد، مصالح و شرایط حکومت اسلامی ایجاب کرد تا برخی نویسندگان مسئله مذکور را مورد بازشوئی مجدد قرار دهند و ممنوعیت نظر مشهور را زیر سوال برند اما گستره ممنوعیت قضاوت غیر مجتهد در فقه امامیه هنوز هم، چندان هویدا نیست. به جهت آنکه تحقیقی موسّع و یکپارچه در این باره صورت نگرفته است! از این رو پرسش از حکم قضاوت غیر مجتهد در فقه امامیه، مسأله‌ای است که نیازمند کاویدن تا مرحله پاسخی درخور است. (فرضیه) مصالح و شرایط ویژه حکومت اسلامی از عناوین ثانویه‌ای است که به قضاوت غیر مجتهد در فقه امامیه مشروعیت می بخشد. (هدف) این تحقیق با هدف شناخت حدود و ثغور ادله و تبیین حکم قضاوت غیر مجتهد در دعاوی داخل نظام اسلامی و دعاوی بین المللی انجام شده (روش) و نیل به این مقصد در سایه توصیف و تحلیل گزاره‌های فقهی با گردآوری داده‌های کتابخانه میسر است (یافته) که نتیجه آن، تبیین حکم قضاوت غیر مجتهد و گستره مشروعیت آن در دعاوی ملی و بین المللی است. واژگان کلیدی: قضاوت. اجتهاد. فقه امامیه.

۱_ مقدمه

با توجه به دعاوی مختلف روزمره در بین جامعه و لزوم رسیدگی به اختلافات، لازم است در هر جامعه ای افرادی معین شوند تا برای رسیدگی به این اختلافات اقدام کنند در مورد شرایط فردی که به این منصب می نشینند در متون دینی که سرچشمه احکام و قوانین الهی است شرایطی در نظر گرفته شده است چرا که از اهمیت و ارزش بالا و جایگاه خطیری به شمار می رود که در مورد اهم بودن این جایگاه روایات زیادی در جوامع حدیثی و منابع و مدارک فقهی { حرعاملی، ۱۴۰۹ هـ، ج ۲۷، ص ۱۷ } موجود است. از مهمترین روایتش را می توان روایت امام صادق علیه السلام دانست که فرموده اند: اهل قضاوت چهار گروهند که سه گروه آن در آتش و یکی در بهشت است: کسی که با آگاهی به ستم قضاوت کند، در آتش است، کسی که بدون آگاهی به ستم قضاوت کند، در آتش است؛ کسی که بدون آگاهی به حق قضاوت کند، در آتش است (تنها) کسی که با آگاهی به حق قضاوت کند، در بهشت است. بخاطر همین صفات مشخصی برای فرد قاضی بیان شده است از جمله آن صفات، لزوم شرط اجتهاد در قضاوت است

^۱ طلبه پایه دهم از مدرسه شهیدین، ۰۹۱۳۸۴۹۰۸۱۲

که از مباحث مهم و اختلافی در فقه امامیه محسوب می شود که در صدد ذکر ادله قائلین و مانعین به جواز برآمدیم تا بنگریم و قول و ادله قوی را منتخب قرار دهیم با توجه به عصر کنونی که حکومت اسلامی بر مبنای ولایت فقیه تشکیل شده است از وضاحت است که این بحث از این مسائل فرعی فقه نیست و بررسی در اینباره از ضرورات به نظر می رسد چرا که اگر به این مسئله نپردازیم از عوامل ریشه کش نظام اسلامی محسوب می شود همچنانکه در تاریخ هم آمده است که قرار دادن افراد نالایق در این منصب بوده است که بسیاری خون و مال و آبرو و... را هدر داده است.

۲_ تبیین مفاهیم اساسی

۲-۱- قضاوت

۲-۱-۱- معنای لغوی:

قضاوت مشتق از قضی، یقتضی و مصدر آن قضاوت است. قضا با مد و گاه با قصر، در اصل به معنای فیصله دادن به امر است؛ قولی باشد یا فعلی از خداوند باشد یا از بشر قضا را قضا نامیدند به علت اینکه قاضی به واسطه فیصله دادن امر را تمام می کند قاضی به معنای حکم کنند است یعنی کسی که در میان مردم حکومت کند و در مورد اختلافات و نزاع فصل خصومت نماید. {ابن منظور ۱۴۱۴ ه ق، ج ۱۵ ص ۱۸۶}

۲-۱-۲- معنای اصطلاحی:

قاضی در اصطلاح {سعدی ابوجیب ۱۴۰۸ ه ق، ص ۳۰۴} کسی است که میان مردم حکوم کند و در مورد اختلاف و نزاع فصل خصومت نماید و به معنای حکم کردن و قضاوت بین دو خصم است همچنانکه در قرآن کریم هم آمده است (وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (الزمر: ۷۵)

۲_۲_ اجتهاد

۲-۲-۱- معنای لغوی:

اجتهاد در لغت با تعابیر مختلفی آمده است مانند: الاجتهاد: «مبالغه فی الجهد {طریحی ۱۴۱۲ ه ق، ج ۱ ص ۳۴۲} به معنای مبالغه در سعی و تلاش است و بذل وسع فی طلب الامر {جوهری ۱۴۱۰ ه ق، ج ۲ ص ۴۱۶}

۲-۲-۲- معنای اصطلاحی:

معنای اصطلاحی اجتهاد نیروی علمی پایدار که انسان به کمک آن بتواند تحصیل حجت بر احکام شرعی فرعی کند. {عیسی ولایی ۱۳۷۴ ه ش، ص ۳۰} و در نزد متاخرین به معنای «ملکه یقندر بها علی استنباط حکم الشرعی» {خویی ۱۴۲۲، ج ۲ ص ۲۰}

۲-۳_ فقه امامیه:

۱-۳-۲- معنای لغوی:

فقه در لغت به معنای فهم است و در آیات و روایات به معنای فهم عمیق آمده است و به بیان دیگر بصیرت در دین فقه گویند خواه آن بصیرت در اصول دین باشد یا در فروع دین. عیسی ولایی ۱۳۷۴ ه ش، ص ۳۳۲} و مراد از امامیه شعبه دوازده امامی است.

۲-۳-۲- معنای اصطلاحی:

در اصطلاح به فقه الاحکام گویند یعنی علم و آگاهی به احکام شرعیه فرعیه از روی ادله تفصیلی (در فقه پیرامون احکام تکلیفیه و احکام وضعیه بحث می شود. {همان و قوانین الاصول، ج ۱، ص ۵} و مراد از امامیه مذهب شیعه اثنی عشری است.

۳_ اقوال علماء در لزوم یا عدم لزوم اجتهاد در قضاوت

۱-۳- قول به لزوم و طرفداران آن

از دیر باز در مورد شرایط قضاوت، مشهور فقها قائل به لزوم اجتهاد برای قاضی شده اند گرچه برخی نام اجتهاد را در شرایط قضاوت نمی برند و از واژه علم داشتن قاضی استفاده می کنند ولیکن مرادشان از علم داشتن همان علمی که بتوانند احکام الهی را بنابر اصولش استنباط کنند مانند شیخ مفید که فرموده اند چرا که در آن دوران کلمه مجتهد منفور بوده است و غالباً برای رأی و قیاس که مختص اهل سنت است استفاده می شده است بکار می رفته است و بخاطر همین از آوردن کلمه مجتهد خودداری می کردند. از جمله فقهایی که اجتهاد را شرط در قضاوت می دانند را می توان شیخ صدوق {صدوق ۱۴۱۵ ه ق، ص ۳۹۵}، شیخ مفید^۲ {مفید ۱۴۱۳ ه ق، ص ۷۱۹}، شیخ طوسی {طوسی ۱۴۰۷ ه ق، ج ۶، ص ۲۰۷} علامه حلی {حلی ۱۴۱۳ ه ق، ج ۳، ص ۴۲۱ و ۱۴۲۰ ه ق، ج ۵، ص ۱۱۰}، شهید اول {محمد بن مکی، ۱۴۱۷ ه ق، ص ۸۹ و ۱۴۱۰ ه ق، ج ۲، ص ۶۵}، شهید ثانی {زید الدین بن علی، ۱۴۱۳ ه ق، ج ۱۳، ص ۳۲۵ و ۱۴۱۰ ه ق، ج ۳، ص ۶۲}، و محقق سبزواری {سبزواری ۱۴۲۳ ه ق، ج ۲، ص ۶۲۲}، حائری صاحب ریاض {طباطبایی ۱۴۱۸ ه ق، ج ۱۵، ص ۵} سیدمجاهد {حائری، بیتا، ص ۶۹۸} فیض کاشانی {کاشانی، بیتا، ج ۳ ص ۲۴۶} فاضل هندی {همو ۱۴۱۶ ه ق، ج ۱۰ ص ۷} و از علمای معاصر مرحوم آشتیانی {آشتیانی ۱۴۲۵ ه ق، ج ۲، ص ۱۱۷۴}، خوانساری {همو ۱۴۰۵ ه ق، ج ۶، ص ۲} امام خمینی {خمینی ۱۴۰۹ ه ق، ج ۲، ص ۴۰۷}، محقق خوئی {خوئی ۱۴۱۰ ه ق، ص ۶} ذکر کرد. البته مرحوم خوئی اجتهاد به تنهایی را ذکر نمی کنند بلکه در ادامه می گویند «بل الضبط» یعنی قاعده و حفظ قواعد اصولی و بیان و راه فن بیان آن نیز جزء حرفه اش باشد.

^۲البته ایشان از لفظ اجتهاد استفاده نکرده است بلکه در مورد علم داشتن قاضی گفته است که آن علم را به معنای اجتهاد برداشت کرده شده است.

۳-۲- قول به عدم لزوم و طرفداران آن

در مقابل قول لزوم اجتهاد برای قضاوت فقهایی قائل به عدم لزوم اجتهاد شده اند و یا ادله کسانی که اجتهاد را لازم دانسته اند را کافی ندانسته اند و یا دچار تردید شده اند فقهایی مانند: مقدس اردبیلی {اردبیلی، ۹۹۳ ه ق، ۶۸۴ص ۶۸۴} محقق نراقی {نراقی ۱۴۱۵ ه ق، ج ۱۷ ص ۱۵} نجفی معروف به صاحب جواهر {صاحب جواهر ۱۴۰۴ ه ق، ج ۴۰ ص ۱۹} و از فقهای معاصر را می توان آیت الله محمد رضا گلپایگانی {گلپایگانی ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۲۷} اردبیلی {موسوی ۱۴۲۳ ه ق، ج ۱ ص ۱۶۹}

۴_ ادله فقها در لزوم یا عدم لزوم اجتهاد در قضاوت

۴-۱- ادله طرفداران قول به لزوم:

فقهایی همچون سید مجاهد {حائری، بی تا، ص ۶۹۸} فاضل آبی {همو ۱۴۱۷ ه ق، ج ۲ ص ۴۹۲} شیخ مفید {مفید ۱۴۱۳ ه ق، ص ۷۲۰} حلبی {همو بی تا ص ۴۲۶} طرابلسی {همو، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۵۹۰} و دیگران برای اثبات قول خود (اشترط اجتهاد برای قضاوت) همراه با بیان اجماع دلیل خود را آیات و روایات بیان کرده اند که به چند نمونه اشاره می شود:

۴-۱-۱- آیات:

۴-۱-۱-۱- آیات دسته اول:

خداوند متعال می فرماید: «ولا تقف ما لیس لک به علم» {اسراء/۳۶} یا «ان الظن لایغنی من الحق شیئا» {یونس/۳۶}

تقریب استدلال:

در این آیات خداوند مومنان را به طور کلی از عمل به غیر علم باز می دارند و می فرمایند در مورد چیزی که بدان علم ندارید یا در آیه ای دیگر می فرمایند بدرستی که گمان و ظن به هیچوجه انسان را از حق بی نیاز نمی کند و جای معرفت و دانش را نمی گیرد که در این آیات چنین استفاده می شود که در حکم دادن نیز باید علم به آن مقام داشته باشیم و بدانیم حکم خداوند چیست و بدون آگاهی و دانش به چیزی حکم و فرمان ندهیم چرا که خداوند ما را از این عمل بازداشته است.

نقد به استدلال:

این آیات در صدد بیان این است که بگوید کسی به چیزی که بدان علم ندارد عمل نکند یا در آیه دیگر می فرمایند که هیچگاه ظن جای حق را نمی گیرد و در مقام بیان این نیست که شرایط قاضی را بیان کند و از این آیات شرایط قاضی استفاده نمی شود کرد.

۴-۱-۱-۲- آیه اول: خداوند متعال می فرماید: « فاحکم بینهم بما انزل الله ولا تتبع اهوائهم» {مائده/۴۸}

تقریب استدلال:

خداوند در این آیات به حکم کردن به غیر آنچه خداوند نازل کرده است نهی می کند و به طور کلی حکم به غیر حکم خدا را نهی می کند. در آیه ۴۸ سوره مائده خداوند فرموده است که حکم کن بینشان به آنچه که خداوند نازل کرده است و از هواها و شهوت هایشان طبیعت نکن که در بیان استدلال به این آیه می توان اشاره کرد که آنچه خداوند به پیامبرش فرستاده است را فقیهان و مجتهدان دین اطاع کافی و لازم از آن دارند و آنها هستند که می توانند در منصب قضاوت بنشینند و بین مردم به آنچه خداوند نازل کرده و دستور داده است عمل کنند و اگر غیر مجتهد بخواهد حکم کند شامل این آیه که باید «بما انزل الله» را بشناسد نمی شود.

نقد به استدلال:

در این آیات چیزی که نهی شده است عمل به غیر حجت است چرا که اگر مراد مطلق ظن باشد ظن مجتهد هم بی اعتبار می شود چرا که ظن مجتهد بواسطه ظن تقیید خورده خارج شده است و دارای حجیت است و می توانیم قائل شویم که ظن غیر مجتهدی هم که به فتوای مجتهدی عمل می کند دارای حجیت قطعی است زیرا حجیت فتوای مجتهد برای کسی که حکم را از او می گیرد مسلم است همچنانکه عمل به خبر واحد برای مجتهد منجز و معذر است.

۴-۱-۱-۲- آیه دوم: « إنا أنزلنا إليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس بما أراك الله و لا تكن للخائنين خصيماً» {نساء/۱۰۵}

آیه ۱۰۵ سوره نساء خداوند میفرماید: یقیناً این کتاب را به درستی و راستی بر تو نازل کردیم تا میان مردم به آنچه خدا به تو آموخته داوری کنی و حمایت گر خائنان مباش، که در این آیه خداوند جبهه مقابل حکم خودش را خائنین معرفی می کند و باید فردی که در این مقام قضاوت می نشیند و می خواهد حکم دهد آگاه به احکام الهی باشد تا مبادا جزء خائنین شمرده شود.

تقریب فقها از آیه:

هر کدام از علما در بیان ادله شروط اجتهاد برای قاضی آیات را آورده اند و لکن هیچکدام از آنها همانند صاحب ریاض آن را تبیین نکرده اند که صاحب ریاض چنین فرموده است: «دلیل اصلی اعتبار اجتهاد در صحت قضاوت، به جز اجماع روشن، عمومات قرآنی و سنت مستفیض هستند که از عمل به ظن نهی می

کنند و برای کسی که شایستگی افتا ندارد، جز ظن چیزی حاصل نمی شود بلکه حتی برای مجتهد نیز چنین است با این تفاوت که ظن مجتهد دارای اعتبار قطعی و اجماعی است زیرا ظن خاص است که در حکم قطع است مانند دیگر ظنون خاص مانند ظواهر کتاب و سنت و... اما غیر مجتهد چنین نیست زیرا دلیلی بر اعتبار ظن او نیست» من لیس له الأهلیة لا یحصل له سوی المظنة غالباً المنهی عن العمل بها، بل من له الأهلیة كذلك أيضاً، إلا أن حجیة ظنه مقطوع بها مجمع علیها، فهو ظن مخصوص فی حکم القطع، کسائر الظنون المخصوصة من ظواهر الكتاب و السنّة المتواترة اللفظیة، و الأنساب، و السوق، و الید، و غیرها، و لا كذلك ظن من لیس له الأهلیة؛ إذ لا دلیل علی حجیته قاطعاً، بل و لا ظنیاً، و لو سلّم الأخير فغایتته إثبات الظنی بمثله، و هو غیر جائز بإطباق العقلاء. {صاحب ریاض ۱۴۱۸ هـ ق، ج ۱۵ ص ۱۱}

نقد به استدلال:

اولاً: این آیات در صدد بیان شرایط و صفات قاضی نیستند و نیز این آیات خواهان گفتن این مطلب هستند که حکم باید به ما انزل الله باشد.

ثانیاً: حکم مجتهد که بما انزل الله است حکم کسی که به فتوای او هم عمل می کند هم چنین است چرا که هر دوی آنها در خیلی از موارد به علم قطعی عمل نمی کنند ولی حجیت آن برای مجتهد مسلم است و همچنین برای غیر مجتهد هم مسلم است.

۴-۱-۲- روایات:

روایات مستفیضی در صدد بیان اجتهاد در قضاوت وجود دارند و فقها حلبی {همو بیتا ص ۴۲۶} علامه حلی {حلی ۱۴۱۲ هـ ق، ج ۱۵ ص ۲۴۶} استرآبادی {۱۴۲۶ هـ ق، ص ۴۲۶} نیز بدان اشاره نموده اند که از مهمترین روایت هایی که بیان می کنند:

۴-۱-۲-۱- روایت:

روی عن عمر بن حنظلة قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجلين من أصحابنا تكون بينهما منازعة في دين أو ميراث فتحاكما إلى السلطان وإلى القاضي أ يحل ذلك؟ قال: من تحاكم إلى الطاغوت فحكم له فإنما يأخذ سحتاً و إن كان حقه ثابتاً، لأنه أخذ بحكم الطاغوت و قد أمر الله عز و جل أن يكفر بها قلت: كيف يصنعان؟ قال: أنظروا إلى من كان منكم قد روى حديثنا و نظر في حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا فليرتضوا به حكماً فإني قد جعلته عليكم حاكماً فإذا حكم بحكمنا فلم يقبله منه فإنما بحكم الله استخف و علينا رد و الراد علينا الراد على الله و هو على حد الشرك بالله و اعلم أن فرض هذا التحاكم مشروط بوجود عارف من أهل الحق و كون المتنازعين من أهله، فأما إن فقد العارف و كان الخصم الدافع للحق جاز التوصل بحكم المنسوب من قبل الظالم إلى المستحق، و لا يحل ذلك بين أهل الحق، فإن فقد العارف بالحق من اخوانهما في مصرهما فليرحلوا إليه أو يصطلحا. {حلبی، ابوالصلاح، ۱۴۰۳ هـ ق، ص ۴۲۵}

عمر بن حنظله روایت می کند که از امام صادق علیه السلام سوال کردم در مورد دو مردی از اصحابمان (شیعیان) که باهم منازعه کرده اند در دین یا میراثی و حکمشان را به سوی سلطان می برند یا به سوی قاضی می برند که برای او حکم کند آیا این کارشان حلال است؟ امام علیه السلام در جواب به ابن حنظله فرمودند: کسی که دعوی خودش را به طاغوت ببرد و حکم به نفعش شود اگر چه به حق حکم کرده باشد آن حکم برایش سحت است چرا که حقش را از طاغوت گرفته است و خداوند امر کرده است که به طاغوت کفر بورزید. ابن حنظله سوال کرد پس این دعوی خود را چگونه حل کنند؟ امام علیه السلام فرمودند که نگاه کنید به کسی که حدیث ما را روایت می کند و نظر به حرام و حلال ما می کند و احکام ما را می شناسد به قضاوت چنین فردی راضی شوند چرا که به درستی که من او را حکم قرار دادم و اگر حکم کرد به حکم ما و پذیرا نبودید حکم خدا را سبک شمردید و کسی که ما را رد کند خدا را رد کرده است و این در حد شرک به خداوند است. در این روایت به روشنی امام علیه السلام می گویند من شخصی که چنین خصوصیتی را داشته باشد را قاضی بین شما قرار دادم و باید در آن لحظه که می خواهد حکم کند عالم به حلال و حرام معصومین و احکام آنها باشد.

تقریب به استدلال:

در این روایت به شرایط کسی که می خواهد قضاوت کند اشاره شده است از جمله که سه جمله «روی حدیثنا» و «نظر فی حلالنا و حرامنا» و «عرف احکامنا» آمده است در بیان استدلال به جمله ای که امام در شرایط فرد منصوب به قضاوت فرموده اند اشاره دارند که باید حدیث ما را روایت کند بطوریکه باید به روایان حدیث ما که به حلال و حرام خدا طبق قواعد آشنایند و احکام ما را طبق موازین عقلی و شرعی می شناسند رجوع کنند امام علیه السلام هیچ جای ابهامی باقی نگذاشتند تا کسی بگوید پس روایان حدیث (محدثین) هم شامل این دسته از قضات می شوند بلکه تمام مراتب را ذکر کردند و مقید کرده اند که باید در حلال و حرام ما نظر کند و به احکام ما هم آگاهی داشته باشد مثلاً موازین دستش باشد و روایاتی که از روی تقیه یا جهات دیگر صادر شده است را بشناسد و خلاف را با واقع تشخیص بدهد و معلوم است که معرفت و شناخت حدیث غیر از نقل خود حدیث است

نقد به استدلال:

اولاً: در این روایت تعبیر به حاکما شده است تا خیال نشود که فقط در امور قضایی مطرح است و به سایر امور ارتباط ندارد یعنی بحث فقط مربوط به قاضی نیست که بدان اشاره شده است.

ثانیاً: این روایت قضاوت فقها را نافذ می داند و لکن قضاوت غیر فقیه را نیز رد نمی کند و به تعبیری دیگر اثبات شیء نفی ما ادا نمی کند. محقق اردبیلی {اردبیلی، ۹۹۳ ه ق، ۶۸۴ ص ۶۸۴} می فرمایند شرط اجتهاد را که فقیهان برای قاضی ذکر کرده اند گویا از روایات و از عباراتی چون عرف احکامنا گرفته اند با این بیان که معرفت احکام بدون اجتهاد امکان پذیر نیست و عرف و اعتبار هم این دیدگاه را تایید می کند اما این دیدگاه

محل تأمل است زیرا عرف و اعتبار که حجیت ندارد و ظاهر اخبار هم این است که تنها روایت و فهم آن کافی است.

۴-۲-۱-۲- روایت:

وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع لِشَرِيحٍ يَا شَرِيحُ قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِسًا - لَا يَجْلِسُهُ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ أَوْ شَقِيٌّ. {حرعاملی ۱۴۰۹ هـ، ج ۲۷ ص ۱۷}

حضرت علی علیه السلام به شریح فرمودند در جایگاهی نشسته ای که ننشسته است در آن مگر نبی یا وصی یا شقی.

تقریب استدلال:

حضرت امیر علیه السلام در این گفتار خواهان این هستند که فردی باید در این منصب بنشیند که مانند نبی و وصی علیهما السلام در مورد دین و آگاهی به احکام آن عالم باشد و فردی چنین است که یا خود نبی و وصی باشد یا اینکه مجتهد باشد.

نقد به استدلال:

از قرینه کلام چنین استفاده می شود که حضرت در صدد بیان ویژگی های قاضی نیستند بلکه حضرت در حال نصیحت کردن شریح قاضی از خطیر بودن و مهم بودن این جایگاه هستند که ای شریح وظیفه ات را بدرستی انجام بده که در صورت درست انجام دادنش همنشین پیامبر و وصی او می شوی و اگر وظیفه ات را به خوبی انجام ندهی جایگاه بد داری که جایگاه اشقیاء است مبادا جزء دسته سوم که شقی هستند بشوی. و اصلا حضرت در صدد بیان اینکه شرایط قاضی چیست نیستند.

۴-۲-۱-۳- روایت:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ ابْنِ رَبَّابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدًى مِنَ اللَّهِ - لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَ مَلَائِكَةُ الْعَذَابِ - وَ لِحَقَّهُ وَزْرٌ مَنْ عَمِلَ بِفُتْيَاهُ. {حرعاملی ۱۴۰۹ هـ، ج ۲۷ ص ۲۰}

روایتی از امام باقر علیه السلام حضرت فرمودند کسی که فتوا دهد به غیر از علم و بدون هدایت از خدا، ملائکه رحمت و ملائکه عذاب او را لعنت می کنند.

عَنْ عَدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ سَلِيمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: اتَّقُوا الْحُكُومَةَ - فَإِنَّ الْحُكُومَةَ إِنَّمَا هِيَ لِلْإِمَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ - الْعَادِلِ فِي الْمُسْلِمِينَ لِنَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ {عاملي، حر ۱۴۰۹ هـ، ج ۲۷، ص ۱۷}

در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام { آمده است که حضرت فرمودند: از حکم کردن بپرهیز چرا که این منصب برای امام عالم به مقام قضاوت عدل در بین مسلمین است که این جایگاه مخصوص نبی یا وصی اوست.

تقریب استدلال به دو روایت فوق:

در این روایت امام صادق علیه السلام می فرمایند که نباید حکم کنی در حالیکه علم به قضاوت نداری و این علم برای نبی و وصی او است که در اینجا امام علیه السلام یکی از ویژگی های قضاوت را علم به احکام می دانند و کسی جز مجتهد هم علم به احکام الهی برای قضاوت بین مردم ندارد.

نقد به استدلال:

استدلالی که بیان کرده اند صحیح نیست چرا که همانند روایت قبل امام علیه السلام در صدد بیان ویژگی هایی قاضی نیستند بلکه می خواهند بگویند این جایگاه از معروف های بسیار مهم و خطرناک و پرلغزشی است که انسان بدون آگاهی بدان نباید وارد آن شود در حالیکه انسانی که قوانین و احکام قاضی را بخواند و نسبت به آن علم داشته باشد و مجتهد نباشد هم می تواند به این معروف بپردازد.

۴-۲-۱-۴ - روایت:

مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمُفِيدُ فِي الْمُقْنَعَةِ عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: مَنْ جُعِلَ قَاضِيًا فَقَدْ ذُبِحَ بِغَيْرِ سَكِّينٍ. {حرعاملی، ۱۴۰۹ هـ، ج ۲۷، ص ۱۹}

روایت از نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آمده است که فرمودند: کسی که قاضی قرار داده شود همانا ذبح شده است به غیر از چاقو.

نقد استناد به این روایت:

روایت خواهان بیان شرایط قضاوت نیست.

۴-۲-۱-۵ - روایت:

وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِيَّاكَ وَ خَصَلْتَيْنِ فَفِيهِمَا هَلْكٌ مِنْ هَلْكٍ - إِيَّاكَ أَنْ تُفْتِيَ النَّاسَ بِرَأْيِكَ - أَوْ تَدِينَ بِمَا لَا تَعْلَمُ

و در روایتی از امام صادق علیه السلام {حرعاملی ۱۴۰۹، ج ۲۷ ص ۲۱} که حضرت فرمودند از دو خصلت تو را نهی می کنم که یکی از آنها فتوا دادن به آنچه که علم نداری.

نقد استناد به این روایت:

روایت در مورد فتوا دادن است و در مورد شرایط قاضی ورود نکرده است.

خلاصه اینکه در این روایات مقصود حاکی از امر خطیر این جایگاه است و کسی که می خواهد در این منصب بنشیند باید به احکام حلال و حرام خداوند آگاه باشد که غیر مجتهد هم نیز شامل می شود.

۳-۱-۴- اجماع

دلیل دیگری که قائلان به لزوم اجتهاد در قاضی بدان اشاره کرده اند اجماع است: شیخ طوسی {طوسی ۱۴۰۷ ه ق، ج ۶، ۲۰۸} یکی فقهای که در مورد اجتهاد قاضی ادعای اجماع کرده است و فرموده است: «اجماع الفرقه و اخبارهم» همچنین شهید ثانی {عاملی ۱۴۱۳ ه ق، ج ۱۳ ص ۳۳۴} دلیل خود را بعد از آوردن روایات، اجماع فقها می آورند. دلیلی که ابن زهره {حلبی ۱۴۱۷ ه ق، ۴۳۶} بیان می کنند اجماع الطائفة ذکر می کند. مرحوم فیض کاشانی {همو، بی تا، ج ۳ ص ۲۴۶} دلیل خود را «بلاخلاف عندنا» ذکر می کند. فاضل هندی {همو ۱۴۱۶ ه ق، ج ۱۰ ص ۷} در کتاب کشف اللثام دلیل خود را «اتفاقاً» که نشان از اجماع علما است را بیان می کنند. مرحوم آشتیانی {آشتیانی ۱۴۲۵ ه ق، ج ۱، ص ۴۸} در مورد اجماع ادعای اجماع حقیق و منقول می کنند و چنین بیان می کنند: «مضافاً إلى الأخبار الكثيرة المتقدمة إلى بعض منها الإشارة إلى اجماع بقسمیه محققاً و منقولاً^۳ فهذا مما لا إشكال فيه» یعنی علاوه بر اخبار زیادی که وجود دارد و بیان شده است اجماعی است که در اینباره صورت گرفته است و آن هم اجماع محقق و هم منقول و در این اجماع اشکالی نیست.

نقد به استدلال اجماع:

مشهور فقها برای منصب قضاوت شرط اجتهاد گذاشته اند و برای مدعای خود اجماع کرده اند و لکن صاحب جواهر {همو، ۱۴۰۴ ه ق، ج ۴۰ ص ۱۹} در مورد تحقق چنین اجماعی می فرماید: «و أما دعوی الإجماع التي قد سمعتها فلم أتتحققها» و اما اینکه در مورد شرط اجتهاد برای قضاوت ادعای اجماع شده است و من نیز این ادعا را شنیده ام و لکن چنین اجماعی نزد من تحقق پیدا نکرده است.

^۳ قال الشيخ الأنصاري: «و يكفيك في تحقّق هذا الإجماع دعوى صاحب المفاتيح له على ما حكى مع أنّه ممّن لا يعتني بالإجماعات»، القضاء و الشهادات؛ و راجع المفاتيح: ۲۴۷ / ۳.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا {سوره نساء آیه ۵۸}

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ {مائده آیه ۸}

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ {نساء آیه ۱۳۵}

تقریب استدلال:

در این آیات بر لزوم حکم به حق و عدالت و آنچه خداوند فرو فرستاده است دلالت می کند و فرقی نمی کند که چه کسی حکم می کند مجتهد یا غیر مجتهد بلکه از هر مؤمنی پذیرفته است. {صاحب جواهر ۱۴۰۴ ج ۴۰ ص ۱۹}

نقد به استدلال:

این دلیل حتی توسط برخی قائلین به جواز غیر مجتهد نیز رد شده است {الموسوی الاردبیلی ۱۴۰۸ ص ۹۱} و فرمودند که این دسته از آیات اصلا در مقام بیان شرایط و صفات قاضی نیستند تا بتوان از آنها لزوم یا عدم لزوم اجتهاد و یا هر شرط دیگری استفاده کرد و تنها در مقام بیان لزوم حکم به حق و عدم حکم به جور و باطل است.

۴-۲-۲- روایات

از جمله کسانی که به این روایت برای قول به عدم لزوم اجتهاد برای قاضی استناد کرده اند را می توان آیت الله گلپایگانی {گلپایگانی ۱۴۱۳ ه ق، ج ۱، ص ۲۷} و صاحب جواهر {صاحب جواهر ۱۴۰۴ ج ۴۰ ص ۱۹} نام برد. که به روایاتی استناد کرده اند که یکی از آن روایات را می توان چنین اشاره کرد:

عن النبی صلی الله علیه و آله {حلبی ابوالصلاح ۱۴۰۳ ه ق، ص ۴۲۴ انه قال: إياکم أن یخاصم بعضکم بعضا الی أهل الجور و لكن انظروا الی رجل منکم یعلم شیئا من قضایانا فاجعلوه بینکم فانی قد جعلته قاضیا فتحاكموا الیه. {الوسائل، أبواب صفات القاضی، الباب الأول، الحدیث الخامس، و فیه « یحاکم » مکان» یخاصم}

در این روایت آمده است که مبادا یکی از شما دیگری را نزد اهل جور به محاکمه بکشاند بنگرید و مردی از خودتان را که پاره ای از احکام ما را می داند میان خودتان قاضی قرار دهید من نیز وی را قاضی قرار می دهم بنابراین نزد وی تحاکم کنید.

تقریب استدلال:

در بیان استدلال به این روایت به چند کلمه باید توجه داشت اول خصوصیات مردی که بعنوان قاضی بیان شده است چنین بیان شده است «شیئا من قضایانا» کسی که پاره ای از احکام ما را می داند و نفرموده است کسی که آگاه کامل به احکام ما باشد که در این جمله از روایت بیانگر این هست که قاضی لزوم اجتهاد ندارد و نیز عبارت فاجعلوه آمده است و اینکه چرا امام علیه السلام به این نکته اشاره کرده است و رضایت و جعل طرفین برای حکمیت وی چه لزومی دارد جز آنکه نشانگر این هست که رضایت دوطرف در انتخاب قاضی هم دخیل است و قاضی که اجتهاد هم ندارد را هم شامل می شود. چرا که کسیکه فقیه است نیازی به نصب کسی برای قضاوت ندارد و انتخاب طرفین ندارد و انتخاب طرفین به رسمیت او چیزی نمی افزاید.

۳-۲-۴- اجماع

برخی از فقها صاحب جواهر ج ۴۰ ص ۱۵ و سید عبدالکریم موسوی ۱۴۰۸ ص ۸۹ و سید محمد حسینی شیرازی ۱۴۰۱ ج ۱ ص ۲۲ و محمد حسن حائری یزدی ص ۷۳} شرط اجتهاد را چه در حالت اخیری و چه در حالت اضطرار برای قضاوت لازم ندانسته اند و تنها شرطی که برای قضاوت قائل شده اند این است که باید اذن مجتهد جامع الشرائط را که بنابر نصوص و اجماع جانشین و نائب امام علیه السلام محسوب می شود را داشته باشد وگرنه قضاوت او جایز نخواهد بود.

۵_ جمع بندی و ارائه نظریه مختار

همانطور که در نوشتار بالا ذکر شد هر کدام از قائلین به لزوم و عدم لزوم ادله هایی برای خود آورده اند از جمله ادله هایی که قائلین به لزوم آورده اند استناد به آیات و روایاتی است بر فرض قبولی دلیل مدعی که بر استناد به ادله شان آورده اند و نقدهایی به آنها شد همچنین در برابر آن آیات و روایاتی ذکر شد که قائلین به عدم لزوم آنرا بیان کرده اند که مقید برای ادله اطلاق اجتهاد برای قاضی است و آنرا تخصیص می زند.

۶_ حکم وضعی ناشی از قول به اجتهاد یا عدم اجتهاد قاضی

۶_ ۱_ قول به لزوم اجتهاد در قاضی:

کسانی که قائل به لزوم اجتهاد در قضاوت شده اند باید کسی که برایشان حکم یا قضاوت می کند از قوه فعلیت اجتهاد برخوردار باشد چرا که اگر چنین نباشد قضاوتش برای وی نافذ نیست و فقط در صورت ضرورت قضاوت غیر مجتهد برای وی نافذ است.

۶_ ۲_ قول به عدم لزوم اجتهاد در قاضی:

و اما کسانی که قائل به عدم لزوم اجتهاد در قضاوت شده اند لزومی ندارد فردی را که برایشان حکم یا قضاوت می کند مجتهد باشد و در صورتی که از طرف مجتهدی مأذون باشد قضاوتش نافذ می باشد.

۷_ نتیجه گیری

با توجه به بیاناتی که علما و فقها داشته اند و روش های سیره گذشتگان نیز بر این مطلب مؤید است که از دیر باز مردم اختلافات خودشان را به فردی با ایمان آگاه و عالم اگر چه مجتهد نبوده است رجوع می کرده اند و از نظر شرع دلیلی بر نهی به این عمل نشده است و نهی هایی که در آیات و روایات شده است به دلیل تقویت نظام طاغوتی بوده است. نیز باید توجه داشت که در عصر حاضر به دلیل عرضه شکایت ها و دعاوی زیاد نزد دادگاه ها و کم بودن عدد مجتهدان برای رسیدگی به این دعاوی لازم است افرادی باشند که با لحاظ احکام و قوانینی که توسط مجتهدان بیان شده است را فصل الخطاب خود قرار دهد و با توجه بدان حکم کند. عسر حرج و اختلال نظام پیش نیاید.

۸_ فهرست منابع

۱. آشتیانی، میرزا محمد حسن بن جعفر، کتاب القضاء (للأشتیانی ط - الحديثه)، ۲ جلد، انتشارات زهیر - کنگره علامه آشتیانی قدس سره، قم - ایران، اول، ۱۴۲۵ ه ق
۲. ابن منظور، ابو الفضل، جمال الدین، محمد بن مکرم، لسان العرب، ۱۵ جلد، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر، بیروت - لبنان، سوم، ۱۴۱۴ ه ق
۳. اردبیلی، احمد بن محمد، زبده البیان فی أحكام القرآن، در یک جلد، المكتبة الجعفریة لإحياء الآثار الجعفریة، تهران - ایران، اول، ۹۹۳ ه ق
۴. اردبیلی، سید عبد الکریم موسوی، فقه القضاء، دو جلد، قم - ایران، دوم، ۱۴۲۳ ه ق
۵. استرآبادی، محمد امین - عاملی، سید نور الدین موسوی، الفوائد المدنیة و بذیله الشواهد المکیة، در یک جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، دوم، ۱۴۲۶ ه ق
۶. اصفهانی، فاضل هندی، محمد بن حسن، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، ۱۱ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۱۶ ه ق
۷. بغدادی، مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، المقنعة (للشیخ المفید)، در یک جلد، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید - رحمه الله علیه، قم - ایران، اول، ۱۴۱۳ ه ق
۸. حائری، سید علی بن محمد طباطبایی، ریاض المسائل (ط - الحديثه)، ۱۶ جلد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ ه ق

۹. حائری، سید محمد مجاهد طباطبایی، کتاب المناهل، در یک جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ایران، اول، ه ق
۱۰. حائری یزدی، محمد حسن «قضاوت مقلد و مجتهد متجزی» نشریه دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد شماره ۵۱ و ۵۲
۱۱. حسینی، شیرازی، سید محمد (۱۴۰۱) الفقه: کتاب القضا {بیجا} دارالقرآن الحکیم
۱۲. حلبی، ابن زهره، حمزه بن علی حسینی، غنیة النزوع إلى علمی الأصول و الفروع، در یک جلد، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۱۷ ه ق
۱۳. حلبی، ابو الصلاح، تقی الدین بن نجم الدین، الکافی فی الفقه، در یک جلد، کتابخانه عمومی امام امیر المؤمنین علیه السلام، اصفهان - ایران، اول، ۱۴۰۳ ه ق
۱۴. حلّی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة (ط - الحدیثة)، ۶ جلد، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۲۰ ه ق
۱۵. حلّی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام، ۳ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۱۳ ه ق
۱۶. حلّی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، ۹ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، دوم، ۱۴۱۳ ه ق
۱۷. حلّی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، ۱۵ جلد، مجمع البحوث الإسلامیة، مشهد - ایران، اول، ۱۴۱۲ ه ق
۱۸. خمینی، سید روح اللّٰه موسوی، تحریر الوسیلة، ۲ جلد، مؤسسه مطبوعات دار العلم، قم - ایران، اول، ه ق
۱۹. خوانساری، سید احمد بن یوسف، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، ۷ جلد، مؤسسه اسماعیلیان، قم - ایران، دوم، ۱۴۰۵ ه ق
۲۰. خویی، سید ابو القاسم موسوی، تکملة المنهاج، در یک جلد، نشر مدینه العلم، قم - ایران، ۲۸، ۱۴۱۰ ه ق
۲۱. سبزواری، محقق، محمد باقر بن محمد مؤمن، کفایة الأحکام، ۲ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۲۳ ه ق
۲۲. سعدی ابو جیب، القاموس الفقهی لغة و اصطلاحا، در یک جلد، دار الفکر، دمشق - سوریه، دوم، ۱۴۰۸ ه ق
۲۳. طرابلسی، ابن براج، قاضی، عبد العزیز، المهذب (لابن البراج)، ۲ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۰۶ ه ق

٢٤. طريحي، فخر الدين، ١٤١٢ هـ ق، مجمع البحرين، مكتبة المرتضوية، نجف چاپ اول
جوهرى، اسماعيل بن حماد، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية، ٦ جلد، دار العلم للملايين، بيروت
- لبنان، اول، ١٤١٠ هـ ق

٢٥. طوسى، ابو جعفر، محمد بن حسن، الخلاف، ٦ جلد، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه
مدرسين حوزه علميه قم، قم - ايران، اول، ١٤٠٧ هـ ق

٢٦. عاملى، شهيد اول، محمد بن مكى، الدروس الشرعية فى فقه الإمامية، ٣ جلد، دفتر انتشارات اسلامى
وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ايران، دوم، ١٤١٧ هـ ق

٢٧. عاملى، شهيد اول، محمد بن مكى، اللمعة دمشقية فى فقه الإمامية، در يك جلد، دار التراث - الدار
الإسلامية، بيروت - لبنان، اول، ١٤١٠ هـ ق

٢٨. عاملى، شهيد ثانى، زين الدين بن على، الروضة البهية فى شرح اللمعة الدمشقية (المحشى -
كلانتر)، ١٠ جلد، كتابفروشى داورى، قم - ايران، اول، ١٤١٠ هـ ق

٢٩. عاملى، شهيد ثانى، زين الدين بن على، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ١٥ جلد، مؤسسه
المعارف الإسلامية، قم - ايران، اول، ١٤١٣ هـ ق

٣٠. كلينى، ابو جعفر، محمد بن يعقوب، الكافي (ط - الإسلامية)، ٨ جلد، دار الكتب الإسلامية، تهران -
ايران، چهارم، ١٤٠٧ هـ ق

٣١. قمى، صدوق، محمد بن على بن بابويه، المقنع (للشيخ الصدوق)، در يك جلد، مؤسسه امام هادى
عليه السلام، قم - ايران، اول، ١٤١٥ هـ ق

٣٢. كاشانى، فيض، محمد محسن ابن شاه مرتضى، مفاتيح الشرائع، ٣ جلد، انتشارات كتابخانه آية الله
مرعشى نجفى - ره، قم - ايران، اول، هـ ق

٣٣. گلپايگانى، سيد محمد رضا موسوى، كتاب القضاء (للگلپايگانى)، ٢ جلد، دار القرآن الكريم، قم -
ايران، اول، ١٤١٣ هـ ق

٣٤. موسوى اردبيلى، سيد عبدالكريم (١٤٠٨) فقه القضا قم: منشورات مكتبه اميرالمومنين چاپ اول.

٣٥. موسوى گلپايگانى، سيد محمد رضا (١٤٠١) كتاب القضا تقرير سيد على حسينى ميلانى، قم، خيام

٣٦. نجفى، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام، ٤٣ جلد، دار إحياء
التراث العربى، بيروت - لبنان، هفتم، ١٤٠٤ هـ ق

٣٧. نراقى، مولى احمد بن محمد مهدى، مستند الشيعة فى أحكام الشريعة، ١٩ جلد، مؤسسه آل البيت
عليهم السلام، قم - ايران، اول، ١٤١٥ هـ ق

٣٨. ولايى-عيسى، فرهنگ تشريحي اصطلاحات اصول، نشر نى، چاپ اول: ١٣٧٤ هـ ش تهران}